



IRANSHAHRI.COM

تاریخ انتشار: ۱۳۹۵/۵/۹

در حاشیه گفتار جدید آقای دکتر جواد طباطبایی

مصطفی نصیری

نقدی بر مدعای دکتر حسن انصاری

از آن جا که جناب آقای دکتر حسن انصاری، مورد طه حسین «عمید الادب العربی» و کتاب «مستقبل الثقافه فی مصر» او را به عنوان نقضی بر سخنان آقای دکتر سیدجواد طباطبایی مطرح کرده است بنابراین در ذیل تلاش خواهم کرد با مروری در مدعای کتاب مذکور، نشان بدهم که یا جناب دکتر انصاری کتاب مذکور را شخصا نخوانده است یا این که «غرض» آن کتاب را به درستی درک نکرده است، با این امید که این سخن مرا، سخن درشت به حساب نیاورد. اما قبل از آن اجمالی از مدعای طرفین:

دکتر سیدجواد طباطبایی در درسگفتار ایده‌آلیسم آلمانی که در موسسه بهاران خرد برگزار می‌شود، و به مناسبت بحث از نظریه «وحدت» در ایده‌آلیسم آلمانی که مهم‌ترین و به‌تعبیری، تنها نظام فلسفی معاصر است، متعرض حوادث تروریستی اخیر جنود دستگاه خلافت داعشی شد و تبیینی از چرایی پیوستن «برخی» از جوانان عرب - که آن‌ها را ساکنان پس‌زدهٔ محله‌های حاشیه‌ای شهرهای بزرگ اروپایی معرفی کرد - به دستگاه خلافت نوظهور، و نیز چرایی عدم پیوستن «قاطبه» جوانان ایرانی به چنین سازمانی شد. دو کلمه «برخی» و «قاطبه» را از این جهت در میان گیومه آوردم تا بلکه دیده شوند زیرا حکم دکتر طباطبایی در باره همه عربان و همه ایرانیان نبود، اما اکثر کسانی که متعرض سخنان وی شدند، احکام وی را به عنوان احکام کلی در نظر گرفتند. طبیعی است که مراد دکتر طباطبایی این نبوده و نیست که همه پس‌زدگان محله‌های حاشیه‌ای، و یا همه جوانان ایرانی، همه بدون استثناء در پیوستن و نپیوستن به دستگاه خلافت مشمول و مصداق نظریه وی هستند. اساس تحلیل دکتر طباطبایی بر مبنای «هویت ملی» استوار بود و به موجب آن؛ ایرانیان از گذشته‌های بسیار دور، به یک هویت «ملی» رسیده‌اند که این هویت از آن‌ها «ملتی» یکپارچه با «دولت»ی «ملی» متناسب با شرایط تاریخی خود ساخته است. همین «هویت ملی» بود که باعث شد ایرانیان به‌رغم ورود در حوزه خلافت، به‌لحاظ فرهنگی و هویتی در هویت «امت» حل و رفع نشوند. طباطبایی برای شرح این وضعیت دو سویه، از اصطلاح «درون بیرون» استفاده می‌کند، به این معنی که ایرانیان به‌لحاظ دینی «درون» دستگاه خلافت و امت اسلامی بودند اما به‌لحاظ فرهنگی و سیاسی «بیرون» آن بودند. ایشان هم‌چنین توضیح داده‌اند که تکوین «امر ملی» در ایران به‌صورت طبیعی و در یک روند تاریخی میسر شده است که نمی‌توان آن را از «دولت/ملت»های جدید اروپایی که محصول ناسیونالیسم سده نوزدهمی و علوم اجتماعی جدید است، قیاس گرفت. از سوی دیگر عربان، بویژه نسلی از آن‌ها که در کشورهای اروپایی بویژه در فرانسه به دنیا آمده‌اند، از یکسو فاقد هویت ملی هستند زیرا هویت ملی کشورهای عربی در دستگاه خلافت منحل شد و از میان رفت، و از سوی دیگر، شبح خلافت مانع از آن شده است که این پس‌زدگان حاشیه‌نشین در نظام‌های شهروندی کشورهای میزبان



IRANSHAHRI.COM

بویژه فرانسه جذب شوند. برای این که دوستان شیخ «امت عربی اسلامی» را واضح ببینند به ماده ۶ قانون اساسی امارات متحده عربی استناد می‌کنم که در یک تناقض آشکار، عربان ساکن در امارات را به‌عنوان «یک ملت واحد و جزوی از امت عربی» تعریف کرده است. در یک کلام، آن چه که مبدأ و منشأ بروز چنین بحرانی در کشورهای عربی شده و در ایران نشده، همان «هویت ملی» است که در گذشته‌های دور در ایران تکوین یافته و تا الان حفظ شده است، اما در کشورهای عربی و به دلیل تناقض پیش گفته، هیچ‌کدام به‌صورت موثر وجود ندارد. در واقع مراد طباطبایی از ارایه چنین تحلیل مبنایی، هشدار بود به کسانی که «هویت ملی» و واحد ایرانی را نشانه رفته‌اند. این سخنان که دارای جوانب دیگری نیز بود، در حد وسیعی بازتاب یافت، و یکی از واکنش‌های سریعی که در برابر آن صورت گرفت، اظهار نظر «درخواستی» و چند جمله‌ای دکتر حسن انصاری بود که تاریخ‌دان و نسخه‌شناس در یکی از دانشگاه‌های مطرح جهانی است.

دکتر انصاری در واکنش خود که ظاهراً به درخواست برخی از دوستانش به آن اقدام کرده است مدعی شد؛ «آقای دکتر جواد طباطبایی نظریه‌پرداز است و نظریه‌پردازی ایشان البته متکی بر داده‌ها و اسناد تاریخی نیست. نوعی ساده‌سازی مسائل و تقلیل‌گرایی در کلام ایشان دیده می‌شود که درک آن به‌عنوان کسی که با اسناد و مدارک و کتاب‌های تاریخی و در یک کلمه با متن سر و کار دارد برای من ساده نیست». او سپس در پاسخ به پرسش اینجانب مبنی بر ارایه مستندی بر نقض نظر دکتر طباطبایی در باره مشکلات روشنفکری عرب در تعریف هویت‌های ملی، به مورد طه‌حسین و کتاب «مستقبل الثقافة فی مصر» او استناد کرد و مدعی شد که طه‌حسین در آن کتاب، هویت جدید مصری را با بازگشتی به میراث فرعون‌ها بازتعریف کرده است. با یادآوری این نکته که جناب انصاری در واکنش کوتاه خود، از تعبیری مثل «جازدن» در حق دکتر طباطبایی استفاده کرده که اصطلاحی در بازار بدل‌فروشان است که با «غش» در معامله، «قلب» را به جای «اصل» جا می‌زنند، و به‌همین دلیل، نه شایسته گوینده و نه مخاطب وی بود، کتاب مورد نظر را مورد واکاوی قرار می‌دهم:

می‌دانیم طه‌حسین بیش از آن که یک روشنفکر به حساب بیاید، یک ادیب است که او را حتی «عمید الادب العربی» می‌دانند. به دلایلی که این نوشته محل مناسبی برای ورود در آن نیست، طه‌حسین را نمی‌توان روشنفکر در معنای اصطلاحی آن دانست، و به‌همین دلیل محکم، نمی‌توان او را نقضی بر نظر طباطبایی شمرد. اما اگر او را یک روشنفکر حرفه‌ای نیز بدانیم، باز در این صورت او یک فرد است نه نماینده و مظهر روشنفکری عرب، و حتی به دلایلی که خود جناب انصاری به برخی از آن‌ها معترف است، او حتی نماینده و سلسله‌جنبان روشنفکری مصر نیز نیست. با این حال بهترین دلیلی که نشان می‌دهد مورد طه‌حسین نقضی بر سخنان طباطبایی نیست، مدعای اصلی کتاب مورد نظر می‌باشد. طه‌حسین در کتاب مورد نظر که فضای ادبی بر آن حاکم است، در فصل (آینده الثقافة در مصر مرتبط با گذشته دور می‌باشد) معتقد است که در تعریف هویت جدید مصری‌ها باید میان دو «حد» که او آن‌ها را «گذشته دور» و «اکنون نزدیک» نامیده است، پلی زده شود. نفس اقدام برای تعریف هویت جدید، تأییدی بر گفته طباطبایی است که مصر، هویت باستانی خود را در «دستگاه خلافت» و مفهوم «امت» از دست داده است، و گرنه تلاش برای بازآفرینی آن بی‌مورد خواهد بود. نکته اساسی این‌جاست که در نگاه اول به نظر می‌رسد که مراد طه‌حسین از «گذشته دور»، مصر



IRANSHAHRI.COM

باستان یا مصر دوره «اهرام» و «فرعون» است، و ظاهراً جناب انصاری نیز به چنین تداعی سطحی قانع شده است. ولی این انتظار بیهوده است زیرا طه‌حسین با پیروی از ذهن خلاق ادبی خود، درصدد است تا میان مصریها و اروپاییها، تشابه تاریخی ایجاد کند. او با طرح این سوال که یک مصری به‌لحاظ فرهنگی به یک ژاپنی و چینی (مظهر شرق فرهنگی) نزدیک‌تر است یا یک فرانسوی و انگلیسی؟ یا کدام یک را بهتر «درک» می‌کند؟ اقدام به تعریف «اکنون نزدیک» و «گذشته دور» می‌کند. «اکنون و حال نزدیک» عبارت از همین امروز، یعنی دو - سه دهه اخیر است که نهضت ترجمه کتاب‌های غربی - همانند ایران - در جهان عرب نیز شکل گرفته است. می‌دانیم که مصر و لبنان، دو کانون اصلی ترجمه و نشر کتاب در جهان عرب هستند. متأسفانه طه‌حسین چنین وضعیتی را که کاملاً سطحی است، نشانه تشابه عقلانی مصری‌ها و غربی‌ها فرض گرفته است. اما مسئله‌ای که او در آن ورود نکرده و امکان ورود در آن را نیز ندارد، این است که مترجمان عرب تا چه حدی توانسته‌اند مضامین و اغراض اصلی کتاب‌های اساسی اندیشه جدید غربی را بفهمند و انتقال بدهند؟ بی‌گمان وضعیت این ترجمه‌ها نیز همانی است که دکتر طباطبایی در ترجمه‌های ایرانی مورد نقادی قرار داده است. با اطمینان باید بگویم که در جهان عرب، محمد ارکون تا حدودی به مشکل زبانی و وضعیت بدترجمه منابع اصلی تفتن پیدا کرده و جسته و گریخته به آن پرداخته است، ولی در مجموع، عرب‌ها فاقد شخصیتی مانند طباطبایی هستند که بتواند، بیهودگی بل رهن بودن این ترجمه‌ها را نشان بدهد.

اما «گذشته دور» مصر از نظر طه‌حسین (عبارت‌های داخل گیومه‌ها از طه‌حسین است)، عبارت از دوره‌ای است که مصر، بویژه اسکندریه، تحت تاثیر فرهنگ یونانی بود، یعنی همان دوره هلنی یا یونانی‌مآبی که دوره تکوین مسیحیت نیز است. او می‌گوید که باید به قدیمی‌ترین دوره «عقلانیت مصر» برسیم و سپس با این «عقلانیت» و در منازل تاریخی آن «همگام» شویم و این راه «شاق» را تا به امروز بپیماییم. دورترین دوره «عقلانیت مصری» که طه‌حسین با ابهام و شک - لَعَلَّ - به آن اشاره می‌کند، «آخر دوره فرعونی» است. ولی او بلافاصله این دوره را، دوره اساطیری توصیف کرده و می‌گوید: «اسطوره‌های مصری‌ها به ما می‌گوید که الهه آنان از مرزهای مصر فراتر رفت و کذا و کذا». طه‌حسین با اساطیری خواندن دوران فراغنه و فروگذاشتن آن، تاریخ مصر را از زمانی آغاز می‌کند که دوره «تمدن یونان» در «دوره‌های اولیه» و سپس دوران «شکوفایی» آن است. او با این کار، که می‌توان آن را انشاء یک ادیب برجسته دانست، می‌خواهد ضمن عدم ادعای میراث فرعونی که مدعای دکتر طباطبایی است، مصر را نیز در کنار غربی تعریف کند که ادامه و استمرار یونان است. یعنی به‌همان کیفیتی که گذشته غرب به یونان می‌رسد، مصر نیز آینده‌ای خواهد داشت، و یا باید داشته باشد که یک سر آن غرب امروز و سر دیگر آن یونان قدیم است! طه‌حسین با این مقدمه، فصل بعدی را در تاثیر و تاثر متقابل عقلانیت یونانی و مصری نوشته است که خارج از بحث ماست. بهترین دلیلی که نشان می‌دهد طه‌حسین توجهی به میراث فرعونی ندارد و نمی‌تواند داشته باشد، این است که او می‌خواهد با ادعای هم‌ریشگی با عقلانیت یونانی، مصریان جدید را جزو ملل اروپایی بداند که گذشته آن‌ها نیز به یونان برمی‌گردد، و ما این نکته را در آینده به‌وضوح نشان خواهیم داد.

اما میان دو نقطه غرب‌گونه امروز و یونان قدیم، دورانی به‌نام اسلام نیز وجود دارد که طه‌حسین آن را ساده‌سازی کرده است تا به‌راحتی و بدون هیچ‌گونه مشکلی از آن عبور کند. حتی فیلم‌نامه‌نویس‌ها نیز برای خلق هیجان، اندکی «تعقید» در روایت را روا



IRANSHAHRI.COM

می‌دارند، ولی طه‌حسین، این سیر تاریخی طولانی را بدون کوچک‌ترین تعقیدی و مشکلی، و در یک جاده صاف ترسیم کرده است. به‌موجب روایت ادیبانه طه‌حسین؛ «اسلام آمد» و مصری‌ها با «آغوش باز آن را پذیرفتند» و «زبان عربی اسلام را به‌عنوان زبان خود انتخاب کردند». طه‌حسین بعد از این نکته یک سطری که فقط در حد «و جاء الاسلام» است، با استفهام انکاری می‌پرسد؛ آیا این کار، یعنی پذیرفتن اسلام و زبان عربی، باعث شده تا مصر از عقلانیت یونان‌گونه خود خارج شود و به یک «امت شرقی» در معنای امروزی کلمه تبدیل شود؟ هرچند استفهام انکاری او کاملاً واضح است، اما او از باب محکم‌کاری، جوابی نیز مبنی بر این که «کلا» که چنین شده باشد به این استفهام انکاری داده است. او همچنان از موضع استنکاری می‌پرسد؛ مگر میان عقلانیت غربی و مسیحیت مشکلی پیش آمد که میان اسلام و عقلانیت «یونانی» مصر پیش بیاید؟ مسیحیت وارد اروپا شد و تغییری در عقلانیت اروپایی که همان استمرار عقلانیت یونان است بوجود نیاورد، بنابراین در مصر نیز کذا. طه‌حسین تاکید می‌کند؛ مگر اسلام و مسیحیت در یک محیط شرقی ظاهر نشده‌اند؟ پس چرا وقتی مسیحیت مشکلی پیش نیاورد، اسلام مشکلی پیش بیاورد؟ این مطالب، تقریری از استدلال‌های طه‌حسین در فصل «تشابه اسلام و مسیحیت در ربطشان با فلسفه» است که مصداق بارز ساده‌سازی و به‌تعبیر دکتر انصاری «تقلیل‌گرایانه» است. یکی دیگر از تشابه‌های تام میان اسلام و مسیحیت از نظر طه‌حسین این است که هر دو به‌محک فلسفه یونانی خورده و به‌نوعی صیقل یافته‌اند. نتیجه ارتباط اسلام و فلسفه یونانی این است که «فلسفه یونانی اسلامی شد و اسلام هم فلسفی شد - و اسلمت الفلسفه الیونانیه و تغلسف الاسلام». «جوهر و مصدر اسلام همان جوهر و مصدر مسیحیت است و اتصال هر دو دیانت به فلسفه یونانی هم یکسان است». این بار طه‌حسین است که با توجه به انطباق کامل اسلام و مسیحیت از امثال دکتر طباطبایی بپرسد؛ «این تفاوتی که گفته می‌شود میان تاثیر دو دین در تکوین عقلانیتی که میراث انسانیت از مردمان شرق نزدیک و یونان است وجود دارد از کجا نشأت می‌گیرد». طه‌حسین برای این که نشان بدهد که مانعی وجود ندارد تا آن‌چه که در غرب مسیحی اتفاق افتاد، در مصر اسلامی نیز تکرار شود، به‌قرون وسطای غرب و «ترجمانی» فلسفه یونانی توسط اسلام اشاره کرده است. او به‌همین سادگی نشان داده است، همان‌طور که غرب مسیحی با فلسفه یونانی مشکل نداشت، مصر اسلامی نیز در بازگشت به آن و تکوین عقلانیت جدید خود با مشکلی مواجه نخواهد شد. با ذکر این نکته که فصل دو صفحه‌ای بعدی کتاب طه‌حسین «العقل الاسلامی کالعقل الاروی» است، او را به‌حال خود گذاشته و نتیجه خود را می‌گیرم:

طه‌حسین ادیبی مشهور با ذهنی خلاق است. حتی اگر روشنفکر نیز به‌حساب بیاید، باز یک شخص است نه یک راه. بهترین دلیل بر این ادعا، این است که اگر زمان انتشار این کتاب را مبنا قرار بدهیم، «زمان» انتخابات ریاست‌جمهوری مصر که کاندیدای اخوان‌المسلمین با فاصله معنی‌داری نسبت به بقیه رقبا پیروز شد، و «مکان» میدان تحریری که به‌همین مناسبت جشن گرفت، همان «مستقبل»ی بود که می‌بایست «ثقافه» عربی، غرب‌گونه می‌شد. ولی دیدیم که اکثریت مردم به اخوان‌المسلمین رای دادند. مورد طه‌حسین، حتی اگر به‌فرض محال او را روشنفکر بنامیم، نمی‌تواند نقضی بر ادعای طباطبایی محسوب شود زیرا ادعای طباطبایی در باره روشنفکری عرب به‌صورت عام و روشنفکری مصر به‌صورت خاص است نه یک روشنفکر، بنابراین طه‌حسین، حتی به‌عنوان یک روشنفکر مصری نیز نمی‌تواند نقضی بر ادعای طباطبایی باشد. مزید بر آن، دیدیم که حتی او نیز نتوانست ادعای میراث فرعون‌ی بکند و با قراردادن دوره فرعون‌ی ذیل عنوان «اسطوره» از آن عبور کرد. کتاب «مستقبل الثقافه فی مصر» طه‌حسین دقیقاً



IRANSHAHRI.COM

مانند کتاب «پدر ایران» دکتر جلال‌الدین کزازی است که روایت دل‌انگیزی از برآمدن کوروش و بساختن ایران بدست می‌دهد، با این حال هیچ ارزش استنادی ندارد.